



## تحلیل تطبیقی دگردیسی در روابط نظامی-مدنی در مصر و رژیم صهیونیستی حسام اوروجی؛ عادل قنبری قطار؛ علی آذری مقدم<sup>۳</sup>

۲۹

### چکیده

مقاله حاضر با هدف تبیین واگرایی در الگوهای دگردیسی روابط نظامی-مدنی در دو رژیم مصر و رژیم صهیونیستی، به واکاوی این مسئله می‌پردازد که چرا با وجود ضرورت‌های امنیتی مشابه، قواعد بازی در این دو واحد سیاسی به دو سمت متضاد میل کرده است. پرسش اصلی تحقیق این است که نظام دسترسی باز یا نظام دسترسی محدود برآمده از محیط نهادی روابط سیاست و نظامی‌گری چه تأثیری بر روابط نظامیان و غیرنظامیان در رژیم صهیونیستی و مصر داشته است؟ در همین راستا، فرضیه برگزیده این است که «نظام دسترسی باز» در رژیم صهیونیستی، از طریق نهادینه‌سازی قواعدبازی، زمینه‌های حضور قاعده‌مند نظامیان در سیاست را در قالب «کنترل مشارکتی» فراهم آورده است، در حالی که در مصر، سیطره «نظام دسترسی محدود» مسیری را ایجاد کرده که در آن حضور نظامیان در قدرت تنها از طریق شکستن قواعد بازی و توسل به «کودتا» امکان‌پذیر گشته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تداوم این الگوهای رفتاری، محصول مکانیسم‌های وابستگی به مسیری است که طی آن، نهادها و باورهای ریشه‌دار تاریخی بر انتخاب‌های استراتژیک فعلی سایه افکنده و دگردیسی در روابط نظامی-مدنی را به مسیرهای از پیش تعیین‌شده هدایت کرده‌اند. روش انجام این پژوهش، تطبیقی-تاریخی و داده‌ها به شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** کنترل مشارکتی، روابط نظامی-مدنی، مصر، رژیم صهیونیستی، نهادگرایی جدید، نظام

دسترسی، وابستگی به مسیر.

دوره ۸، شماره ۲، پیاپی ۲۹

تابستان ۱۴۰۳

مقاله علمی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۰۳/۰۱

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۰۶/۲۶

صص: ۴۰۰-۳۷۵

شابا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

۳. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

## مقدمه

در واکاوی پدیده‌های سیاسی، تبیین ثبات بلندمدت و کیفیت حکمرانی را نمی‌توان به اراده بازیگران یا حتی به توازن صرف نیروها فروکاست، زیرا تعیین‌کننده نهایی جهت‌گیری کنش سیاسی، نه کمیت قدرت به‌خودی‌خود، بلکه شیوه قاعده‌گذاری و تنظیم مناسبات میان نهادهای دارنده قدرت است. بر همین مبنا، نیروهای مسلح به‌عنوان سازمان‌یافته‌ترین حاملان ابزار اجبار، نه واحدهایی منزوی و منفصل از سیاست، بلکه کنشگرانی حساس به آرایش نهادی‌اند که در برابر الگوهای مشوق، قیود و فرصت‌های نهادی واکنش نشان می‌دهند. از این منظر، نسبت نظامی-مدنی را باید به‌منزله برآیند یک پیکربندی نهادی فهم کرد که ساختار هزینه-فایده ورود ارتش به عرصه سیاسی را تعریف و معنای کنش آن را صورت‌بندی می‌کند. در این چارچوب، رویکرد نهادگرایی جدید تصریح می‌کند که رفتار سیاسی ارتش‌ها در خلأ پدید نمی‌آید، بلکه در بستر مسیرهای تاریخی تثبیت‌شده‌ای شکل می‌گیرد که هم ادراک کنشگران را قالب‌ریزی می‌کند و هم دامنه انتخاب‌های ممکن را تحدید یا توسعه می‌دهد. در این میان، دو سازوکار تحلیلی برجسته‌اند: نخست، وابستگی به مسیر که به تثبیت تدریجی ترجیحات و الگوهای محاسبه نهادی می‌انجامد، و دوم، نظام‌های دسترسی که تعیین می‌کند دسترسی به قدرت از رهگذر قواعد رسمی کم‌هزینه‌تر است یا از طریق عدول از همان قواعد. بر این اساس، در بزنگاه‌های بحرانی، ارتش‌ها میان دو منطق رقیب قرار می‌گیرند، تبعیت از نظم موجود یا مداخله برای بازتعریف آن. غلبه هر یک از این دو، بیش از آنکه به ویژگی‌های فردی یا گفتمان رسمی وابسته باشد، تابع کیفیت بستر نهادی و نحوه توزیع دسترسی به قدرت است. از همین‌رو اهمیت این چارچوب زمانی برجسته‌تر می‌شود که به مقایسه دو تجربه متفاوت در خاورمیانه، یعنی مصر و رژیم صهیونیستی، پرداخته شود. هر دو مورد با تهدیدات امنیتی مستمر، تجربه جنگ‌های مکرر و ارتش‌هایی قدرتمند مواجه بوده‌اند، اما مسیرهای نهادی آن‌ها در تنظیم رابطه ارتش و سیاست واگرا بوده است. در مصر، از اصلاحات محمدعلی پاشا تا نقطه عطف ۱۹۵۲ و سپس تحولات ۲۰۱۱، به تدریج از نقش دفاعی صرف عبور کرده و به بازیگری مسلط در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی تبدیل شده است. در نقطه مقابل، رژیم صهیونیستی از زمان تأسیس در ۱۹۴۸، با وجود اتکای گسترده به ملاحظات امنیتی و حضور چشمگیر ارتش در حیات عمومی، مسیر نهادی متفاوتی را دنبال کرده است. به عبارتی ارتش رژیم صهیونیستی تا امروز هیچ اقدامی برای کنار زدن سیاست با این وجود، پرسش محوری پژوهش حاضر بر این مسئله

تاکید دارد پرسش اصلی تحقیق این است که نظام دسترسی باز یا نظام دسترسی محدود برآمده از محیط نهادی روابط سیاست و نظامی‌گری چه تاثیری بر روابط نظامیان و غیرنظامیان در رژیم صهیونیستی و مصر داشته است؟ فرضیه اصلی این مقاله بر آن است که «نظام دسترسی باز» در رژیم صهیونیستی، از طریق نهادینه‌سازی قواعدبازی، زمینه‌های حضور قاعده‌مند نظامیان در سیاست را در قالب «کنترل مشارکتی» فراهم آورده است، در حالی که در مصر، سیطره «نظام دسترسی محدود» و قفل‌شدگی نهادی، مسیری را ایجاد کرده که در آن حضور نظامیان در قدرت تنها از طریق شکستن قواعد بازی و توسل به «کودتا» امکان‌پذیر گشته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تداوم این الگوهای رفتاری، محصول مکانیسم‌های وابستگی به مسیری است که طی آن، نهادها و باورهای ریشه‌دار تاریخی بر انتخاب‌های استراتژیک فعلی سایه افکننده و دگردیسی در روابط نظامی-مدنی را به مسیرهای از پیش تعیین‌شده هدایت کرده‌اند بر این مبنای پژوهش با اتکا به ادبیات نهادگرایی جدید و بهره‌گیری از مفاهیمی چون نظم‌های دسترسی، وابستگی به مسیر و نهادمندی، در پی تبیین سازوکارهای علی شکل‌گیری دو الگوی متمایز در روابط نظامی-مدنی در مصر و رژیم صهیونیستی است. در این پژوهش پس از ارائه چهارچوب نظری به تبیین روابط نظامی-مدنی در مصر و رژیم صهیونیستی خواهیم پرداخت.

### پیشینه پژوهش

آندریاس کریگ (۲۰۱۱) در مقاله‌ای با عنوان «روابط نظامی-مدنی در مصر و گذار احتمالی مصر به دموکراسی» بیان می‌کند که ارتش مصر فارغ از نظارت دولتی از موقعیت خاصی برخوردار شده است که ممکن است به رهبران نظامی این امکان را بدهد که قدرت خود را در برابر جامعه و سایر نهادهای دولتی بیشتر تقویت کنند. و از اختیار بی‌قید و شرط برخوردار شوند است. از این رو کریگ معتقد است احتمال گذار به دموکراسی بسیار ضعیف است چرا که رهبرانی که امروزه وظیفه ایجاد یک نظام سیاسی جدید را برعهده دارند ممکن است همه چیز را به نفع خود تمام کنند.

ازغندی (۱۳۹۲) در فصل هفتم کتاب خود «ارتش و سیاست» به بررسی نقش نظامیان در تحولات سیاسی و اجتماعی مصر پرداخته است. از نظر ازغندی بسیاری از تحولاتی که نظامیان مصر در آن تاثیر گذار بودن ریشه در منشا اجتماعی و طبقاتی نظامیان دارد. وی در این کتاب اظهار دارد که با آشکار شدن مشکلات و معضلات مصر، ظاهراً تنها نیروی اجتماعی که توانایی پایان دادن به این مشکلات را

داشت ارتش بود. ارتش که خود از طبقه فرودست جامعه محسوب می شد برای تغییر وضع موجود با کنار زدن ملک فاروق قدرت را در دست گرفت. از این پس بود که ریشه های فکری نزدیک به سوسیالیسم که ارتش از آن ها بهره می برد بر جامعه مصر سیطره یافت و تحولات سیاسی و اجتماعی مصر را به گونه ای دیگری رگم زد.

نیاکویی (۱۳۹۵) در مقاله ای « کودتای نظامیان در مصر و ترکیه: زمینه ها و نتایج متفاوت » در خصوص دخالت نظامیان در مصر استدلال می کند که در مصر علیرغم اینکه جامعه مدنی تا حدودی توسعه یافته است ولی در رابطه با روند انتقال قدرت و منبع اقتدار حاکم، اجتماع چندانی در جامعه وجود نداشته و ضعف های نهاد های قانونی مورد اجماع برای حل اختلاف کاملا مشهود است. از نظر نیاکویی دخالت نظامیان در مصر به دلیل ضعف نهادی های سیاسی، مشخص نبودن قواعد بازی و گسترش خشونت و منازعات سیاسی در نهایت با همراهی و حمایت گسترده جامعه مدنی از ارتش به دخالت نظامی در سیاست انجامید.

سلطانی نژاد، سازمند (۱۳۹۲) در مقاله ای به عنوان « از انقلاب تا کودتا: مناسبات نظامی-مدنی در مصر جدید » معتقد اند نظامیان در مصر ارتباط بسیار تنگاتنگی با جامعه مدنی دارند. آنها با سربازگیری گسترده از سطح جامعه این ارتباط را به وجود آورده اند و تا امروز حفظ کرده اند. به اعتقاد این پژوهشگران همین ارتباط نزدیک میان جامعه و نظامیان مصر بود که در جریان انقلاب ارتش از سرکوب مردم خودداری کرد. سلطانی و سازمند در خصوص نقش ارتش در سال های پس انقلاب معتقد اند آنچه باعث شد تا ارتش به دخالت نظامی در سیاست در سال های پس از انقلاب روی بیاورند برهم خوردن موازنه قوا بر علیه اخوان المسلمین و نهایتا لزوم حفظ منافع اقتصادی و حقوق ویژه در تعیین سیاست دفاعی و خارجی بود.

یودی لبل (۲۰۱۳) در مقاله ای با عنوان « ارتباطات امنیتی روابط نظامی مدنی در رژیم صهیونیستی » اظهار دارد وجود همسایگانی که قصد نابودی رژیم صهیونیستی در ذهن خود می پروراند باعث شد تا ارتش جایگاهی فراتر از آنچه شناخته می شود را در اختیار گیرد. در نتیجه ارتش تقریبا جایگاهی اسطوره ای در درون جامعه کسب کرد چرا که آنها تنها افرادی بودند که برای حفاظت از تنها دولت یهودی تلاش می کردند. از این رو ارتش به بزرگترین بازیگر در بخش دولتی تبدیل شد تا جایی که از جنبه های سنتی خود فراتر رفت و در همه عرصه های زندگی یهودیان رژیم صهیونیستی از اسکان،

تحصیل تا رسانه ها و حمل و نقل حضور یافت. این پدیده در جریان جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به اوج خود رسید زمانی که با دوران ژنرال ها شناخته می شد و قانون گذارانی با سابقه نظامی که بر تمام عرصه های زندگی در رژیم صهیونیستی تاثیر گذار بودند پیش از گذشته دیده می شد.

کوهن (۲۰۰۶) در مقاله ای با عنوان «تغییر در روابط نظامی-مدنی رژیم صهیونیستی: به سوی نیروی دفاعی وابسته» معتقد است که نفوذ ارتش رژیم صهیونیستی از مرز های دموکراسی فراتر رفته است به گونه ای که تشخیص این مرز ها بسیار دشوار شده است. کوهن تاکید دارد این تغییر در مرز ها میان نظامیان و جامعه نه تنها به دولت پادگانی نینجامیده، بلکه باعث هرچه بیشتر مدنی شدن ارتش رژیم صهیونیستی شده است. او اعتقاد دارد که این تداخل در مرز ها دیگر منجر به وضعیتی نمی شود که نظامیان میتوانند به دخالت مستقیم در سیاست بپردازند چرا که باعث قدرتمندتر شدن هرچه بیشتر غیر نظامیان می شود. او این مسئله را ناشی از ظهور یک جامعه غیر نظامی می داند که در آن ارتش رژیم صهیونیستی به بخش جدا ناپذیر جامعه رژیم صهیونیستی تبدیل شده است.

شیف (۱۹۹۲) در مقاله ای با عنوان «بازبینی روابط نظامی-مدنی: رژیم صهیونیستی به عنوان یک کشور غیر متمدن» اظهار دارد بر خلاف آنچه نظریات روابط نظامی-مدنی در رژیم صهیونیستی که به شدت تحت تاثیر نظریه جدایی در امریکا قرار دارد، روابط نظامی-مدنی در رژیم صهیونیستی بر هماهنگی استوار است. به نظر شیف در رژیم صهیونیستی میان چهار شاخص فرآیند تصمیم گیری، جذب نیرو سبک نظامی و ترکیب افسران نظامی حاضر در خدمت هماهنگی وجود دارد. از نظر وی همین هماهنگی در چهار شاخص مذکور باعث شده است رژیم صهیونیستی بدون مداخله مستقیم نظامیان در سیاست شناخته شود. به اعتقاد شیف تنها ملتی که نهاد های مدنی قوی نداشته باشند از مداخله نظامی در سیاست رنج خواهند برد که رژیم صهیونیستی از این قاعده به دلیل داشتن نهاد های مدنی قوی که از ریشه های فرهنگی رژیم صهیونیستی نشات می گیرد مستثنا است.

ساموئل هانتینگتون (۱۹۵۷) در کتاب «سرباز و دولت: نظریه و سیاست روابط نظامی-مدنی» معتقد است، مهمترین تفاوت میان نظامیان مدرن با افسران ارتش ها در گذشته، همان مهمترین تر کتاب وی یعنی حرفه ای گری است. از نظر وی افسران به عنوان حرفه در دو مرحله مورد آموزش قرار می گیرند. نخست، آموزش های مربوط به فرهنگ و لیبرالیسم، سپس آموزش های مربوط به تخصص حرفه نظامی گری است. هانتینگتون در خصوص حرفه ای بودن بیان می کند، «کسی که خلاف اهداف اجتماعی از

مهارت های خود استفاده کند، حرفه‌ای نیست. چرا که یک حرفه‌ای ارزش‌ها و آرمان‌های خاصی را در خود جای داده است و حرفه برای او تبدیل به یک واحد اخلاقی شده است. هانتینگتون در خصوص بهترین شیوه روابط نظامیان با غیر نظامیان معتقد است، بهترین نحوه، کنترل غیر نظامیان بر ارتش است. از نظر او این کنترل زمانی تحقق خواهد یافت که ارتش حرفه‌ای شده باشد.

ساموئل هانتینگتون (۱۳۷۰) در کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» معتقد است دخالت نظامیان در سیاست می‌تواند عامل دیگری به غیر از حرفه‌ای نبودن ارتش داشته باشد. و آن نوسازی سیاسی در جوامع در حال توسعه است. هانتینگتون در این اثر خود ضمن رد دیگر نظریات مطرح شده در این حوزه، بیان می‌کند «مهمترین علت‌های دخالت نظامیان در سیاست، نه علت‌های نظامی، بلکه علل سیاسی اند و این دخالت، نه به ویژگی‌های اجتماعی و سازمانی دستگاه نظامی، بلکه به ساختار سیاسی و نهادی جامعه ارتباط دارد». هانتینگتون چنین جوامعی را که از انسجام نهادی و ساختار سیاسی لازم جهت کنترل سیاسی بی بهره هستند را «جامعه پراتوری» می‌نامد و آن‌ها را مستعد دخالت نظامیان در سیاست می‌داند.

ساموئل فاینر (۲۰۱۷) در کتاب «مرد سوار بر اسب: نقش نظامیان در سیاست» چهار سطح از دخالت نظامیان بر سیاست را بر می‌شمارد که عبارت انداز: تاثیر گذاری بر مقامات مدنی، فشار یا تهدید غیر نظامیان، جابه‌جایی یا حذف گروهی از قدرت و سطح چهارم که کامل‌ترین آن است تروزامسیون<sup>۱</sup> یا جایگزینی می‌باشد. در سطح اول که کاملاً غیر نظامیان مسلط هستند، نظامیان سعی می‌کنند در چهارچوب قانون و بروکراسی بر غیر نظامیان تاثیر بگذارند. در سطح دوم، ارتش با فشار و تهدید غیر نظامیان در چهارچوب قانون یا فراتر از آن به دنبال متقاعد کردن مقامات مدنی بدون تغییر آنها در ساختار قدرت سیاسی می‌باشد. اما سطح سوم از چهار سطوح مطرح شده که بر خلاف دو سطح قبلی با خشونت همراه است به دنبال جابه‌جایی گروهی در قدرت است. نکته حائز اهمیت این است که در این سطح غیر نظامیان به صورت کامل کنار نمی‌روند بلکه فقط بخشی از آنها جابه‌جا می‌شوند و همچنان غیر نظامیان بر مسند قدرت حاکم هستند. در سطح چهارم به نظر فاینر نظامیان دیگر به دنبال متقاعد کردن یا جابه‌جایی بخشی از غیر نظامیان نیستند بلکه آنها به دنبال جایگزینی کامل غیر نظامیان هستند که در این سطح قدرت به طور کلی از دست غیر نظامیان خارج می‌شود. فاینر میان سطوح مطرح شده

## 1 - Intervention

با فرهنگ سیاسی ارتباط برقرار می‌کند. او در همین راستا سه سطح از فرهنگ سیاسی را شناسایی می‌کند که در کشور های مختلف وجود دارد. بنظر او دخالت نظامیان در سیاست در کشور هایی که از فرهنگ سیاسی بالغ یا توسعه یافته برخوردارند، اتفاق نخواهد افتاد. اما به اعتقاد وی در این کشور ها می‌تواند نفوذ نظامیان بر غیر نظامیان قابل مشاهده باشد. فاینر در ادامه دخالت نظامی در سیاست را به شکل سطوح سوم و چهارم را مختص کشور هایی می‌داند که از فرهنگ سیاسی حداقل و یا فرهنگ سیاسی پایین برخوردارند.

جانویتز (۲۰۱۷) در اثر خود «سرباز حرفه ای: یک توضیح اجتماعی و سیاسی» با هانتینگتون بر وجود دو دنیای مجزا، هم نظر است. اما جانویتز بر خلاف هانتینگتون این جدایی را دلیلی بر عدم تعامل میان آنها نمی‌داند. از نظر وی غیرسیاسی کردن نظامیان نمی‌تواند واقع بینانه باشد. سپس وی نتیجه می‌گیرد که بهترین شکل کنترل سیاسی نظامیان همسویی میان این دو حوزه مجزا یعنی نظامیان و غیر نظامیان است. به نظر جانویتز ارزش های مدنی و اجتماعی می‌توانند نقش مهمی را در نظریه همسویی او داشته باشند. او معتقد بود که اگر این ارزش ها که نشأت گرفته از جامعه مدنی هست به درون ارتش راه یابند، می‌توانند کنترل سیاسی را تضمین کند. البته او از تضمین های دیگری هم به مانند افزایش نظارت دستگاه های قانون گذاری یا افزایش دخالت مدنی - سیاسی در آموزش حرفه ای سربازان پشتیبانی نام برد، اما از نظر مهمترین تضمین برای کنترل سیاسی ارتش نفوذ ارزش های مدنی در ارتش هست.

شیف (۱۳۹۷) در کتاب خود «نظامیان و سیاست داخلی» بر خلاف ساموئل هانتینگتون، در تحلیل از روابط نظام-مدنی در رژیم صهیونیستی بر همگامی میان دو حوزه نظامیان و غیر نظامیان تاکید داشت. از نظر وی نظریه هانتینگتون نمی‌تواند با واقعیت موجود همخوانی داشته باشد چرا نظریه وی فاقد هر گونه تحلیل فرهنگی در روابط نظامیان با غیر نظامیان است. شیف با طرح نظریه هماهنگی اظهار دارد نظریه وی بر گفتگو، ایجاد فضا و ارزش ها و اهداف مشترک میان نیرو های نظامی، نخبگان سیاسی و جامعه تاکید دارد. از این رو شیف با ارائه چهار شاخص، ترکیب اجتماعی سپاه افسران، فرآیند تصمیم گیری سیاسی، روش جذب نیرو و سبک نظامی معتقد است زمانی که میان چهار شاخص ذکر شده هماهنگی به وجود بیاید، احتمال دخالت نظامی در سیاست کاهش می‌یابد.

بررسی پیشینه تحقیق نشان می‌دهد تا اکنون روابط نظامیان با غیر نظامیان از منظر نظام‌های دسترسی محدود و باز و نقش وابستگی به مسیر بر قوام بخشی ساختار ها مورد بررسی قرار نگرفته است.

### چهارچوب نظری

پیچیدگی تحلیلی نهادگرایی جدید را پیش از هر چیز باید در تکرر رویکردهای درونی آن جستجو کرد، تکرری که حاصل تنوع دیدگاه‌های نظریه‌پردازان این حوزه است و نه تنها مانع فهم نیست، بلکه خود به نوعی قاعده روش‌شناختی برای درک پدیده‌های نهادی محسوب می‌شود. از همین رو، مسئله اصلی در نظریات نهادگرا این است که چگونه آرایش نهادی با جهت‌دهی به کنش‌ها، امکان هماهنگی و کنش جمعی را فراهم می‌کند. با این حال، نهادگرایی جدید به این سطح محدود نمی‌ماند و به بعد زمانی مسئله نیز توجه دارد، بدین معنا، نهادگرایان در پی بررسی این موضوع هستند که نهادها چگونه در گذر زمان تثبیت می‌شوند، تداوم می‌یابند و به ساختارهای کلان اجتماعی شکل می‌دهند.

در سطح مفهومی، با وجود تنوع در تعاریف، نوعی همگرایی میان اندیشمندان دیده می‌شود که نهادها را به مثابه «قواعد بازی» در نظر می‌گیرند (Voigt, 2013: 4). در روایتی دیگر، که تحت تأثیر سنت فکری ویلن قرار دارد، نهادها به عنوان مجموعه‌ای از عرف‌ها و رسوم اجتماعی فهم می‌شوند که الگوهای نسبتاً پایدار و متداولی از تفکر و کنش را در بطن زندگی جمعی تثبیت کرده و در عادات گروهی جامعه ریشه کرده‌اند (چاونس، ۱۳۹۰: ۶۴). در همین راستا، ویلن نهادها را عادات فکری تثبیت‌شده‌ای می‌داند که در میان افراد جامعه به صورت گسترده مشترک‌اند (مشهدی، ۱۳۹۴: ۳۰۲). در خوانش نورث، تأکید بر کارکرد تنظیمی نهادها پررنگ‌تر است، به این معنا که نهادها از طریق مجموعه‌ای از محدودیت‌ها و مشوق‌ها بر رفتار کنشگران اثر می‌گذارند و به روابط انسانی در حوزه‌های مختلف، از سیاست و اقتصاد گرفته تا مناسبات میان نظامیان و غیرنظامیان، ساختار مشخصی می‌بخشند. در این نگاه، اگرچه هر دو بعد محدودیت و فرصت وجود دارد، اما تمرکز اصلی بر جنبه محدودکننده نهادهاست. این محدودیت‌ها و مشوق‌ها در نهایت به عنوان محرک‌های اصلی عمل کرده و چارچوب‌های انگیزشی افراد را شکل می‌دهند، چارچوب‌هایی که جهت انتخاب‌ها و الگوهای کنش را در بستر نهادی تعیین می‌کنند. بدین ترتیب، آنچه در این میان اهمیت بنیادین می‌یابد، این است که کارکرد نهادها به عنوان «قواعد بازی» صرفاً به تنظیم چند سیاست مشخص محدود نمی‌شود، بلکه آن‌ها زیربنای کلیه الگوهای رفتار سیاسی را تشکیل می‌دهند. برخی از این نهادها ماهیتی رسمی دارند، مانند قوانین اساسی، و برخی دیگر در قالب هنجارهای فرهنگی و الگوهای غیررسمی عمل می‌کنند، با این حال، فقدان هرگونه چارچوب نهادی عملاً به معنای فقدان سیاست سازمان‌یافته خواهد بود. برای درک این وضعیت، کافی است نظمی فرضی

را تصور کنیم که در آن هیچ قاعده‌ای رفتارهای اجتماعی و سیاسی را هدایت نکند (Steinmo, 2001:1). در چنین شرایطی، نه امکان پیش‌بینی کنش‌ها وجود دارد و نه زمینه‌ای برای شکل‌گیری هماهنگی جمعی فراهم است.

از این منظر، اگر نهادها را به‌مثابه چارچوب‌های تنظیم‌کننده کنش در نظر بگیریم، گام بعدی در تحلیل، توجه به نحوه استقرار و ترکیب این نهادها در قالب الگوهای کلان‌تری است که به آن‌ها «نظم‌های اجتماعی» اطلاق می‌شود، الگوهایی که نه تنها شیوه سازمان‌یابی روابط انسانی را تعیین می‌کنند، بلکه مسیرهای تحول، ثبات یا بی‌ثباتی جوامع را نیز شکل می‌دهند. به عبارتی دیگر، در سیر تاریخی، جوامع انسانی اشکال متعددی از نظم را تجربه کرده‌اند و گذار از یک نظم به نظمی دیگر غالباً با دگرگونی‌های عمیق ساختاری همراه بوده است. مسئله محوری برای اندیشمندانی چون ساموئل هانتینگتون، فرانسیس فوکویاما، بری وینگاست و داگلاس نورث، تبیین شرایطی است که این گذار را ممکن می‌سازد، ویژگی‌های آن را توضیح می‌دهد و نسبت آن را با الگوهای نهادی و مسئله خشونت روشن می‌کند. در چارچوب تحلیلی نورث، تمایز میان نظم‌های اجتماعی تا حد زیادی به نحوه مهار و سازمان‌دهی خشونت وابسته است، زیرا هر نظم اجتماعی، الگوهای رفتاری خاصی را بازتولید می‌کند و کنشگران در هر نظم، انتظارات متفاوتی نسبت به رفتار دیگران دارند (نورث، والیس، وینگاست، ۱۳۹۷: ۴۰). از این منظر، هرچه ظرفیت یک جامعه در کنترل خشونت بیشتر باشد، امکان گذار سریع‌تر به نظم‌های پیچیده‌تر نیز افزایش می‌یابد. با این حال، مسئله مهار خشونت، از شورش و جنگ داخلی تا کودتا، همچنان یکی از چالش‌های اساسی بسیاری از جوامع باقی مانده است، چنان‌که سورل دهه‌ها پیش بر ابهام پایدار این مسئله تأکید کرده بود، نکته‌ای که همچنان اعتبار خود را حفظ کرده است (آرنت، ۱۳۹۴: ۵۷).

در صورت‌بندی نظری نورث، سه گونه نظم اجتماعی قابل تمایز است: نظم خوراک‌چینی، نظم دسترسی محدود و نظم دسترسی باز. تمایز اصلی میان دو نوع اخیر در نحوه توزیع فرصت‌ها و کنترل منابع نهفته است. در نظم دسترسی محدود، نخبگان با محدودسازی عاملدانه دسترسی به فعالیت‌های اقتصادی، از طریق ایجاد رانت به حفظ موقعیت خود می‌پردازند و در نتیجه، مانع شکل‌گیری یک اقتصاد رقابتی و پویا می‌شوند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۹۵). در مقابل، در نظم دسترسی باز، کنترل خشونت نه از مسیر انحصار و رانت، بلکه از طریق رقابت سازمان‌یافته تحقق می‌یابد و بنیان آن بر امکان رقابت آزاد شهروندان برای دستیابی به موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی استوار است. از این رو، پایداری این نوع نظم در گرو

آن است که دسترسی به عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، مذهبی و آموزشی برای همه شهروندان، مشروط به رعایت معیارهای غیرشخصی، آزاد باشد (نورث، والیس، وینگاست، ۱۳۹۶: ۴۶). در همین راستا، یک رابطه اجتماعی زمانی «باز» تلقی می‌شود که هیچ فردی، صرف‌نظر از موقعیت یا ویژگی‌های انتسابی، از مشارکت در کنش متقابل اجتماعی، مادامی که تمایل و توانایی آن را دارد، محروم نشود (وبر، ۱۳۹۸: ۷۶).

برای فهم دقیق‌تر نظم دسترسی باز، می‌توان از رویکردی معکوس بهره گرفت، همان‌گونه که میشل فوکو پیشنهاد می‌کند، گاه درک یک پدیده از طریق بررسی نقطه مقابل آن روشن‌تر می‌شود (دوسوتو، ۱۳۸۵: ۷۴). بر این اساس، تحلیل نظم دسترسی محدود راهگشا خواهد بود. در این نوع نظم، که گاه از آن با عنوان «حکومت طبیعی» یاد می‌شود، ائتلاف مسلط از طریق کنترل منابع ارزشمند و محدودسازی دسترسی به فعالیت‌هایی چون تجارت، عبادت و آموزش، موقعیت برتر خود را تثبیت می‌کند (نورث، والیس، وینگاست، ۱۳۹۷: ۷۷). نتیجه چنین وضعیتی، انسداد ساختاری در برابر ورود آزادانه افراد به عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. صلح حاصل از این نظم، که بر پایه توزیع رانت شکل می‌گیرد، ماهیتی شکننده دارد، زیرا هرگونه تهدید علیه ائتلاف مسلط، منافع تمامی نخبگان را به خطر می‌اندازد و می‌تواند تعادل موجود را برهم زند (نورث، والیس، وینگاست، ۱۳۸۵: ۱۱۲). در چنین شرایطی، بازتوزیع رانت‌ها ممکن است به نارضایتی بازیگران انجامیده و تعادل ناپایدار را به سوی تعارضات شدید، از جمله مداخله نظامی، سوق دهد. از این منظر، تا زمانی که نهادها و سازمان‌هایی وجود نداشته باشند که دسترسی آزاد به مناصب و فرصت‌ها را تضمین کنند، جوامع در چارچوب نظم دسترسی محدود باقی خواهند ماند.

کاربست این چارچوب در تحلیل روابط نظامیان و غیرنظامیان نشان می‌دهد که نظم دسترسی باز از دو حیث اهمیت دارد: نخست، امکان دسترسی نظامیان به قدرت از مسیرهای قانونی و در چارچوب قواعد موجود، و دوم، فراهم بودن امکان ورود افراد از گروه‌های مختلف اجتماعی به نهاد نظامی بدون محدودیت‌های تبعیض‌آمیز. در نمونه‌هایی مانند ایالات متحده و رژیم صهیونیستی، حضور گسترده افرادی با پیشینه نظامی در مناصب سیاسی، نه از طریق نقض قواعد، بلکه در چارچوب فرآیندهای رقابتی و انتخاباتی تحقق یافته است، به گونه‌ای که این افراد پس از ورود به عرصه قدرت، در قالب نقش‌های غیرنظامی عمل می‌کنند. در مقابل، در کشورهایی با نظم دسترسی محدود، مانند مصر و پاکستان، انسداد مسیرهای قانونی برای دستیابی به قدرت، زمینه را برای مداخله مستقیم نظامیان فراهم

کرده است، به طوری که آنان با نقض قواعد موجود، می‌کوشند به ساختار قدرت دست یابند. این تمایز، به روشنی نشان می‌دهد که نوع نظم نهادی چگونه الگوهای تعامل میان نظامیان و سیاست را شکل می‌دهد و مسیرهای متفاوتی از ثبات یا بی‌ثباتی را رقم می‌زند.

در امتداد این بحث، باید توجه داشت که زمانی که نهادها به مثابه حاملان تجربه تاریخی و سازوکارهای محدودکننده انتخاب درک می‌شوند، تحلیل نظم‌های اجتماعی صرفاً با توصیف وضعیت کنونی آن‌ها کامل نمی‌شود، بلکه مستلزم فهم روندهایی است که این نظم‌ها را در طول زمان به مسیرهای خاصی هدایت کرده‌اند. به بیان دیگر، منطق تکوین و تثبیت نهادها در بستر تاریخی، همان نقطه‌ای است که امکان‌گذار از بحث «نظم‌های اجتماعی» به مسئله «وابستگی به مسیر» را فراهم می‌کند، جایی که انتخاب‌های اولیه و تصمیمات نهادی، به تدریج ساختارهای پایدار و مسیرهای نسبتاً غیرقابل بازگشت را شکل می‌دهند.

نخستین سطح تحلیل در این بخش بر این ایده استوار است که فهم وضعیت کنونی هر نظام اجتماعی بدون رجوع به مسیر تاریخی آن امکان‌پذیر نیست، به بیان دقیق‌تر، درک «کجا بودن» و «به کجا رفتن» تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که گذشته به عنوان بخشی فعال در ساختار حال و آینده وارد تحلیل شود. از این منظر، زمان نه یک بستر خنثی، بلکه عنصری سازنده در شکل‌دهی به واقعیت اجتماعی است. اهمیت زمان را می‌توان در دو سطح متمایز صورت‌بندی کرد: در سطح نخست، بافت‌های نهادی در گذر زمان دچار تغییر می‌شوند و همین تغییرات محیطی بر نحوه کنش سازمان‌ها، جمعیت‌ها و نهادها اثر مستقیم می‌گذارد. در سطح دوم، هر نهاد و هر سازمان دارای تاریخچه‌ای خاص و مسیر تکاملی وابسته به شرایط زمانی خود است، به گونه‌ای که خاستگاه و نحوه تکوین آن، ظرفیت‌های کنونی‌اش برای کنش را تعیین می‌کند (اسکات، ۱۳۹۸: ۲۶۳). در این چارچوب، نهادها نقش نوعی پیونددهنده تاریخی را ایفا می‌کنند که گذشته، حال و آینده را به یکدیگر متصل می‌سازند. آن‌ها حامل انباشت تجربه‌های تاریخی‌اند و بخش عمده‌ای از میراث گذشته را در خود ذخیره و بازتولید می‌کنند (چاونس، ۱۳۹۰، ۱۲۶). همین میراث نهادی است که از طریق محدودسازی تدریجی گزینه‌های پیش‌رو، مسیرهای آینده را شکل می‌دهد. هنگامی که یک مسیر نهادی تثبیت می‌شود، سازوکارهای خودتقویت‌کننده‌ای فعال می‌شوند که بازگشت از آن مسیر را دشوار می‌سازند (پیرسون، ۱۳۹۳، ۳۲). از این رو، نهادها ذاتاً گرایش به پایداری دارند و تغییر آن‌ها معمولاً تنها در نقاط عطف تاریخی امکان‌پذیر می‌شود. در همین راستا، این پیش‌فرض

اهمیت می‌یابد که حتی باورهای کنونی نیز تا حدی ریشه در ادراکات و سنت‌های نسل‌های پیشین دارند (اسکینز، ۱۳۹۹، ۱۰۵).

در چنین بستری، مفهوم وابستگی به مسیر بیانگر سازوکاری است که طی آن انتخاب‌های امروزین به‌طور مستقیم تحت تأثیر نهادها و الگوهای انباشته‌شده تاریخی قرار می‌گیرند. این وابستگی نشان می‌دهد که جوامع نه در خلأ، بلکه در چارچوب محدودیت‌ها و امکان‌هایی حرکت می‌کنند که از گذشته به ارث رسیده است. در نتیجه، تفاوت میان جوامع نیز تا حد زیادی به نوع تجربه تاریخی آن‌ها بازمی‌گردد، برخی جوامع به واسطه میراث نهادی خود نسبت به تغییر بدبین و مقاوم‌اند، در حالی که برخی دیگر بستری مساعدتر برای نوآوری و تحول فراهم کرده‌اند (نورث، ۱۳۹۸، ۶۸-۶۹). در این میان، همان‌گونه که مارکس اشاره می‌کند، انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند، اما نه در شرایطی کاملاً انتخابی، بلکه در چارچوب محدودیت‌هایی که از گذشته به آن‌ها رسیده است، به‌گونه‌ای که «بار سنت نسل‌های گذشته بر ذهن نسل‌های حاضر سنگینی می‌کند» (مارکس، ۱۳۷۷، ۱۱).

در نهایت می‌توان گفت وابستگی به مسیر زمانی شکل می‌گیرد که در بزنگاه‌های تاریخی، کنشگران سیاسی و اقتصادی تصمیم‌هایی اتخاذ می‌کنند که در ادامه به تثبیت نهادهایی منجر می‌شود که مسیرهای آینده را جهت‌دهی می‌کنند. این نهادها پس از تثبیت، به‌واسطه حمایت جمعی و ساختارهای تقویت‌کننده درونی، به‌سختی قابل تغییر می‌شوند. در نتیجه، دامنه انتخاب‌های آینده به‌تدریج محدودتر می‌شود و تصمیمات اولیه اثرات بلندمدتی بر ساختار فرصت‌ها برجای می‌گذارند (اسمیث، ۱۳۹۷، ۹۲). به این ترتیب، وابستگی به مسیر را می‌توان محصول تعامل میان تصمیمات تاریخی و تثبیت نهادی دانست که در نهایت، مسیرهای ممکن آینده را شکل می‌دهد.

در روابط میان نظامیان و غیرنظامیان نیز این منطق به‌وضوح قابل مشاهده است، به‌گونه‌ای که نخستین تجربه مداخله نظامی می‌تواند مسیرهای بعدی را به‌طور ساختاری محدود کند. زمانی که کنشگران میان پایبندی به قواعد یا عبور از آن‌ها از طریق مداخله نظامی یکی را برمی‌گزینند، در واقع الگویی نهادی را پایه‌گذاری می‌کنند که در صورت تثبیت اجتماعی، انتخاب‌های نسل‌های بعدی را در چارچوبی محدودتر قرار می‌دهد و مسیرهای بدیل را به‌تدریج کاهش می‌دهد.

## روش‌شناسی

مسئله محوری این پژوهش که معطوف به توضیح چرایی واگرایی در الگوهای روابط نظامی-مدنی میان دو رژیم با شرایط امنیتی هم‌تراز اما پیامدهای نهادی ناهمسان است. از این‌رو مستلزم اتخاذ رویکردی روش‌شناختی است که بتواند هم پویایی‌های تاریخی ممتد را بازسازی کند و هم مقایسه‌ای کنترل‌شده میان واحدهای مورد مطالعه به دست دهد. بر این اساس، چارچوب روش‌شناسی بر روش تطبیقی-تاریخی استوار شده است، رویکردی که به تعبیر ماهونی و روشمایر، بر سه مؤلفه بنیادین تکیه دارد: صورت‌بندی تبیین‌های علی، تمرکز بر توالی‌های زمانی و بهره‌گیری از مقایسه نظام‌مند در میان شمار محدودی از موارد در بسترهای زمینه‌مند (Mahoney & Rueschemeyer, 2003: 6). در این تلقی، پژوهش تطبیقی-تاریخی صرفاً به ثبت و توصیف تفاوت‌ها بسنده نمی‌کند، بلکه به دنبال کشف آرایش‌های علی‌ای است که پیامدهای کلان سیاسی مانند انواع نظم‌های سیاسی، تحولات انقلابی و الگوهای روابط نظامی-مدنی را پدید می‌آورند (Mahoney, 2004: 81). در تمایز با رویکردهای آماری که با اتکا به نمونه‌های گسترده، متغیرها را از زمینه تاریخی آن‌ها انتزاع می‌کنند، این روش هر مورد را به‌عنوان یک کل زمینه‌مند در نظر می‌گیرد و از خلال این رویکرد، پیوندی پویا میان مفاهیم نظری و شواهد تاریخی برقرار می‌سازد (Mahoney & Rueschemeyer, 2003: 13).

انتخاب رژیم صهیونیستی و مصر به‌عنوان واحدهای تحلیل، مبتنی بر منطق «بیشترین شباهت در شرایط اولیه و بیشترین واگرایی در نتایج نهادی» صورت گرفته است. همچنین طرح تحلیلی پژوهش در دو سطح به‌هم‌پیوسته سامان یافته است. در سطح بین‌موردی، تفاوت در شکل‌گیری و تثبیت نظم‌های دسترسی در دو رژیم با اتکا به چارچوب نظری نورث، والیس و وینگاست مورد سنجش تطبیقی قرار می‌گیرد. در سطح درون‌موردی، از منطلق تبیینی «وابستگی به مسیر» بهره گرفته می‌شود. در این چارچوب، همان‌گونه که ماهونی تصریح می‌کند، در توالی‌های خودتقویت‌کننده، نتایج اولیه از طریق بازخوردهای مثبت تقویت شده و به تدریج به مسیرهای تثبیت‌شده‌ای بدل می‌شوند که خروج از آن‌ها پرهزینه و دشوار است (Mahoney, 2004: 91). از این رو، تحلیل وضعیت کنونی روابط نظامی-مدنی در هر یک از دو رژیم مستلزم بازگشت به لحظات بنیادین تأسیس نهادها و شناسایی نقاط عطفی است که مسیرهای متمایز تحول را شکل داده‌اند. چنان‌که ماهونی و روشمایر تأکید می‌کنند،

موضوع تحلیل در این سنت، فرایندهایی است که در بستر زمان و در امتداد آن تکوین می‌یابند (Mahoney & Rueschemeyer, 2003: 12).

داده‌های این پژوهش بر پایه ترکیبی از منابع کتابخانه‌ای، اسناد تاریخی، مطالعات تجربی پیشین در حوزه روابط نظامی-مدنی و شواهد آماری مرتبط با ترکیب نخبگان سیاسی و میزان حضور نظامیان در ساختارهای حکمرانی دو کشور گردآوری شده است. این هم‌نشینی داده‌های کیفی و کمی، در قالب یک راهبرد تحلیلی مبتنی بر رفت‌وبرگشت مستمر میان نظریه و شواهد، به تقویت اعتبار مفهومی و انسجام تبیینی پژوهش می‌انجامد، مزیتی که به‌زعم ماهونی، از نقاط قوت اصلی رویکرد تطبیقی-تاریخی در قیاس با روش‌های صرفاً کمی محسوب می‌شود (Mahoney, 2004: 95).

### رژیم صهیونیستی

#### ۱. دسترسی باز و ورود نظامیان به سیاست از طریق قواعد بازی در رژیم صهیونیستی

برآمدن نهادهای رسمی و غیررسمی در بستر نهادی رژیم صهیونیستی به شکل‌گیری الگویی از تعامل میان نظامیان و نخبگان سیاسی انجامیده است که می‌توان آن را در چارچوب «دسترسی باز» تفسیر کرد. در چنین نظامی، مسیرهای ورود نظامیان حرفه‌ای به عرصه سیاست نه‌تنها مسدود نیست، بلکه از خلال سازوکارهای نهادمند و قاعده‌مند تسهیل می‌شود. شواهد تجربی نشان می‌دهد که سهم قابل‌توجهی از ژنرال‌های بازنشسته ارتش به‌صورت گسترده و چندبعدی وارد حوزه سیاسی شده‌اند (شوفانی، ابو رمضان، ۱۳۸۲: ۱۰۵). برای نمونه، در آستانه انتخابات سراسری سال ۲۰۰۳، شائول مفاز، رئیس پیشین ستاد ارتش، بلافاصله پس از پایان خدمت نظامی خود در دولت آریل شارون به سمت وزیر دفاع منصوب شد. این جابه‌جایی در چارچوب قاعده‌ای نهادمند موسوم به «کولینگ اف» صورت می‌گیرد که بر اساس آن، افسران عالی‌رتبه پس از یک دوره زمانی مشخص می‌توانند از طریق مجاری رسمی به مناصب دولتی دست یابند (BAR-OR, 2006: 365).

ریشه‌های این هم‌پوشانی نهادی را می‌توان حتی در دوره‌های پیش از تأسیس رسمی رژیم صهیونیستی مشاهده کرد؛ جایی که سازمان‌هایی چون پالماخ، علی‌رغم ماهیت نظامی، در عمل به کانونی برای تربیت و انتقال نخبگان به ساختارهای سیاسی بدل شدند و از این طریق بر جهت‌گیری‌های سیاسی-اجتماعی اثرگذاری مستقیم و غیرمستقیم داشتند (افتخاری، ۱۳۸۰: ۱۳). پیامد چنین روندی،

شکل‌گیری وضعیتی است که در آن مرز میان ارتش و جامعه به‌طور نسبی سیال و نفوذپذیر شده است (Schiff, 1992: 639). داده‌های کمی نیز این الگو را تأیید می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که از دهه ۱۹۶۰ به بعد، به‌طور میانگین حدود ۱۰ درصد از اعضای کنست و نزدیک به ۲۰ درصد از وزرای کابینه را افسران عالی‌رتبه ذخیره تشکیل داده‌اند (Peri, 2006: 81). این افراد، همانند سایر شهروندان، به‌طور رسمی از خدمت نظامی متفک می‌شوند، اما در عین حال در چارچوب هنجار «شهروند-سرباز» به حیات سیاسی وارد می‌شوند.

در این ساختار، مناصب کلیدی سیاسی و نظامی — از جمله نخست‌وزیری، وزارت دفاع و ریاست ستاد — از درجه‌ای از قابلیت جابه‌جایی برخوردارند که بیانگر پیوند نهادمند میان این دو حوزه است. مسیر حرفه‌ای ایزاک راابین نمونه‌ای گویا از این پویایی است؛ فردی که از سطوح عالی فرماندهی نظامی به جایگاه‌های دیپلماتیک و سپس به عالی‌ترین مناصب سیاسی منتقل شد، بی‌آنکه سابقه نظامی او به منشأ تعارض منافع یا چالش مشروعیتی بدل شود (Schiff, 1992: 644). به‌طور کلی، حضور گسترده نظامیان در سطوح مختلف قدرت — از پارلمان و کابینه تا مدیریت شهری و ریاست دولت — نشان‌دهنده نهادینه‌شدن مسیرهای انتقال میان حوزه نظامی و سیاسی است. افزون بر این، روندهای معکوس نیز قابل مشاهده است؛ به این معنا که برخی از کنشگران حوزه عمومی، به‌ویژه در رشته‌هایی چون مهندسی، اقتصاد یا علوم نظامی، به‌صورت رسمی یا پاره‌وقت با ساختارهای نظامی همکاری می‌کنند (Cohen & Cohen, 2023: 33).

چنین آرایش نهادی موجب شده است که نظامیان نه در مقام بازیگرانی بیرون از نظم سیاسی، بلکه به‌عنوان بخشی از سازوکار شکل‌دهنده آن عمل کنند. در نتیجه، انگیزه‌ای برای برهم‌زدن قواعد بازی از طریق مداخله قهرآمیز شکل نمی‌گیرد، زیرا خود آنان در فرآیند تولید و بازتولید این قواعد سهیم‌اند. حتی در مواردی که ترجیحات یا جهان‌بینی نظامیان با خروجی‌های نهادی هم‌راستا نباشد، امکان پیگیری تغییرات از طریق مجاری رسمی و بدون توسل به خشونت وجود دارد. در چنین شرایطی، همان‌گونه که در ادبیات نهادگرایی اشاره شده است، در نظم‌های دسترسی باز، اعمال خشونت تا حد زیادی از طریق نهادها مهار می‌شود (نورث، والیس، وینگاست، ۱۳۹۷: ۵۸). به موازات آن، محیط نهادی با محدودسازی فرصت‌های «سواری مجانی» و پیش‌بینی هزینه‌های بالا برای رفتارهای فرصت‌طلبانه، مانع از شکل‌گیری انگیزه‌های انحرافی در میان کنشگران نظامی می‌شود.

## ۲. جذب نیرو های ارتش در رژیم صهیونیستی

در کشور هایی که نهادها به گونه ای قوام یافته است که ریسک ناشی از اعتماد را افزایش می دهد، معمولاً جذب نیرو های ارتش از تمام اقشار جامعه صورت نمی گیرد و تنها ارتش از میان اقشاری از جامعه اقدام به جذب نیرو توسط ارتش صورت می گیرد که در مورد نظام های باور آنها و قواعد بازی همسو با ارتش اطمینان دارد. در رژیم صهیونیستی هم این قاعده پابرجاست. تا جایی که بزرگترین گروهی که از خدمت سربازی معاف اند، شهروندان فلسطینی رژیم صهیونیستی هستند. در سال ۱۹۵۴ هزاران نفر به خواست وزارت دفاع برای خدمت سربازی پاسخ دادند و وزارت دفاع تصمیم گرفت که شهروندان فلسطینی را از خدمت معاف کند، زیرا می ترسند فلسطینیان به دولت یهود وفادار نباشند، اگرچه تعداد کمی از داوطلبان برای انجام وظیفه پذیرفته شده اند (Hever, 2017: 46). اما برخی اعراب دروزی به طور کامل در ارتش رژیم صهیونیستی خدمت می کنند و برخی از آنها حتی به مقام های ارشد فرماندهی رسیده اند (عرب سرخی و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۱). برهر حال با وجود آن ترس از عدم اطمینان به اعراب، باعث شده است تا میزان افراد کمتری از آنها به مناسب نظامی راه یابند. اما نکته مهم این است که قواعد بازی برای ورود به عرصه سیاسی و نظامی به مانند کشور هایی مانند مصر و پاکستان نیست. به طوری که اعراب رژیم صهیونیستی در کنست کرسی دارند، رای می دهند، در ادارات دولتی خدمت می کنند، مدارس و دادگاه های خاص خود را دارند و به لحاظ مادی هم در رفاه هستند (گازیروسکی، ۱۳۹۴، ۴۳۶). از این روست که در رژیم صهیونیستی بخش عمده ای از جامعه توسط ارتش جذب می شوند و نظامی از دسترسی باز برای اکثریت شهروندان وجود دارد تا بتوانند آزادانه وارد ارتش شوند. حتی اقلیت های غیر یهودی رژیم صهیونیستی در یکی از واحد های IDF خدمت می کنند (عرب سرخی و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۵).

## ۳. وابستگی به مسیر و شکل گیری مرز های نفوذ پذیری در روابط نظامی مدنی در رژیم صهیونیستی

رخداد مهمی که در رژیم صهیونیستی باعث شد تا انتخاب ها محدود و وابسته به مسیر شود مرز های نفوذ پذیری بود که در زمان نخست وزیری بن گوریون شکل گرفت تا روابط نظامیان با غیر نظامیان را در رژیم صهیونیستی دچار تحولاتی شود که تا به امروز ادامه دارد و از گذشته به ارث رسیده است. در روز های ابتدایی شکل گیری دولت رژیم صهیونیستی و به دلیل تهدیدات مهم امنیتی، ساز و کارهای نهادی برای تعریف تفکیک نقش های نظامی و غیرنظامی در مسائل امنیتی هرگز توسط کنست

اجرا نشد. در آن زمان بن گوریون که هم نخست وزیر بود و هم مسئولیت وزیر دفاع را بر عهده داشت، «از اثرپذیری کانال دولتی» تمجید می کرد. این در حالی بود که در واقع ارتش عمدتاً تابع او بود. پری مدعی است که ارتش توسط حزب میپای بن گوریون سیاست زده شده است که عملاً ارتش را «شریک روند سیاسی» کرده است (Schiff:1992:645). این مسئله حتی توسط جانشینان وی از حزب کار یعنی اسحاق رابین و شیمون پرز و ایهود باراک برخلاف خط مشی روسای دولت از حزب لیکود نیز همین روش را دنبال کردند (شوفانی، ابو رمضان، ۱۳۸۲، ۷۹). کانالی که در ابتدای شکل دولت رژیم صهیونیستی توسط بن گوریون ایجاد شد بعد ها دست مایه ورود غیر رسمی هرچه بیشتر نظامیان به شراکت در تصمیم گیری شد، عاملی که روابط نظامیان با غیر نظامیان این کشور را تحت تاثیر خود قرار داد و تا امروز بر این روابط سیطره دارد. نهاد غیر رسمی که بن گوریون پایه گذار آن بود در سال های بعد تثبیت شد و حتی در قوانین رسمی رژیم صهیونیستی نفوذ کرد. به گونه ای که قوانین شرکت در کنست در ابتدا نظامیان را از شرکت منع می کرد اما بعد ها به آن ها اجازه داد تا آنها هم مانند دیگر رقبیان خود وارد عرصه انتخابات شوند و به عضویت کنست درآیند. آنچه باید بر آن تاکید کنیم مسئله ماندگاری نهادهاست. نهاد ها به محض تثبیت شدن میل به ماندگاری دارند و تغییر آن ها بسیار دشوار است. چه بسا در دوره نتانیاهو او برای تغییر قواعد بازی روابط نظامی مدنی در رژیم صهیونیستی تلاش کرد. در همین راستا ابتدا او به عنوان مقام عالی دولتی در امور امنیتی، ارائه گزارش عادی CGS در جلسه دولت را متوقف کرد، که اقدام نخست وزیر با انتقاد های فراوانی مواجه شد (BAR-OR,2006:369). بی اعتنایی نتانیاهو به تخصص نظامی شاهاک در راستای تضعیف مداوم وی از مقام و قدرت CGS و تلاش برای بی اعتبار کردن ژنرال بود. نتانیاهو CGS را کنار گذاشت و ژنرال شاول مفاز را جایگزین وی کرد که بعنوان یک افسر حرفه ای تر و کمتر سیاسی شناخته می شد (Ibid:369-370). با وجود چنین تلاش هایی از سوی برخی نخست وزیران برای کم رنگ کردن نقش نظامیان و ایجاد مرز های مشخص و تعریف شده ای میان نظامیان با غیر نظامیان هیچکدام تا به امروز نتیجه خواستی در برداشته است. چرا که مسیر روابط نظامی-مدنی در رژیم صهیونیستی وابسته به مسیر شده است. یعنی شیوه ای که از طریق آن، نهاد ها و باور های بر گرفته از گذشته، بر انتخاب های فعلی تاثیر می گذارد (نورث، ۱۳۹۸: ۶۸) امروزه در رژیم صهیونیستی مانع از آن شده تا مرز های مشخصی در روابط نظامیان با غیر نظامیان تعیین گردد. به عبارتی آنچه بن گوریون پایه گذار آن شد و

جانشینان وی آن را تثبیت کردند، انتخاب‌ها برای تعیین مرزهای مشخص در زمان نخست‌وزیری نتانیا‌هو را محدود کرد. به گونه‌ای که مشاهده کردیم تلاش‌های وی با واکنش‌های زیادی از سوی جامعه و نخبگان رو به رو شد. و دست‌آخر این نتانیا‌هو بود که مجبور به عقب‌نشینی شد. اما آنچه از روابط نظامی-مدنی در آینده رژیم صهیونیستی انتظار خواهد رفت تداوم مسیری است که از گذشته این روابط به ارث رسیده است. نهادهایی که در طول این فصل به آن‌ها اشاره شد مسیری را شکل داده‌اند که تغییر را با دشواری‌های بسیاری مواجه کرده است. به صورتی که انتظار نمی‌رود دخالت نظامیان در سیاست به شکل مستقیم آن یعنی کودتا شکل بگیرد چرا که محیط نهادی رژیم صهیونیستی پادشاه‌های خود را در جهت اطلاعات‌پذیری نظامیان از رهبران غیر نظامی اعطا می‌کند.

#### مصر

##### ۱. نظام دسترسی بسته و ورود نظامیان به سیاست از طریق شکستن قواعد بازی در مصر

در طول تاریخ جمهوریت در مصر تمام روسای جمهور به استثناء محمد مرسی از هنگام سرنگونی نظام سلطنتی در سال ۱۹۵۲ میلادی زندگی حرفه‌ای خود را به عنوان افسران آزاد آغاز کرده‌اند (دلیرپور، ۱۳۹۵: ۱۲۸). تقریباً با زمامداری جمال ناصر به عنوان نخستین رئیس‌جمهور مصر ارتش کنترل نهادی‌های کلیدی را در دست گرفت و بیش از یک دهه بعد از کودتای سال ۱۹۵۲ تقریباً نیمی از پست‌های وزارتی و تقریباً همه استانداران و فرمانداران‌های محلی تحت کنترل و مدیریت افسران سابق یا ضمن خدمت در آمد (گونزالس، برکت، ۱۳۹۵: ۱۷۱). همچنین در سراسر دوران ریاست جمهوری سادات، ارتش، قدرت خود را در عرصه اقتصاد با سرمایه‌گذاری و اجرای طرح‌های عظیم در توریسم، صنعت و مستغلات که همگی معاف از نظارت بودند، گسترش داد، این گسترش به طور مشخص در سه حوزه چمشگیر بود: کشاورزی و عمران زمین، صنعت اسلحه‌سازی، ساخت و ساز خدمات (مطلبی، ۱۳۹۵: ۱۱۲). تمام مواردی که در آن افسران و ژنرال‌های ارتش مصر مناصب سیاسی و اقتصادی را به تصرف خود درآورده‌اند، مرتبط با بعد از کودتای ۱۹۵۲ است. قبل از آن و در دوران ملک فاروق نه تنها نظامیان چندان نقشی در حیات سیاسی و اقتصادی مصر نداشتند، بلکه قواعدی هم وجود نداشت تا نظامیان از طریق آن وارد مناصب سیاسی و اقتصادی شوند. از این رو اگر قواعد بازی به زیان نظامیان یا متضاد با تفسیر آن‌ها از محیط پیرامونی شکل می‌گرفت، تنها راه تغییر آن دخالت

مستقیم در سیاست بود. به عبارتی محیط نهادی، قواعدی را سامان بخشیده بود که مبادله به صورت بازار سیاسی را میان نظامیان و غیر نظامیان با هزینه های زیادی برای نظامیان روبه رو می کند. بنابراین برخی نهادها، نظامی از دسترسی را شکل می دهد که به دلیل عدم اعتماد به دیگران، بسته خواهد بود. آمارها در مصر نشان می دهد که از زمان کودتای ۱۹۵۲ تا انتخاب کابینه محمد مرسی، نقش نظامیان رو به کاهش بوده است. به طوری که نسبت افراد کابینه با سوابق نظامی از ۶۶ درصد در سال ۱۹۶۷ به ۲۲ درصد در سال ۱۹۷۲ و ۱۵ درصد در سال ۱۹۷۵ (Karawan, 2011: 45) و در دوران مرسی به کمترین میزان خود رسیده است. در دوران پس از انقلاب، با وجود آن که مجلس در دست اسلامگرایان بود، محمد مرسی رئیس جمهور مصر در اقدامی برای کاهش نقش نظامیان، وزیر دفاع خود محمد طنطاوی و رئیس ستاد مشترک ارتش را برکنار کرد. از این رو در نبود قواعدی که نظامی از دسترسی باز را برای نظامیان شکل دهد تا آنها کاهش نقش خود را از طریق مناسبات بازار سیاسی شکل دهند، تنها راه بازگشت آنها به مناصب سیاسی و قدرت تصمیم گیری، دخالت نظامی در سیاست بود.

## ۲. جذب نیروهای ارتش در مصر

در این چارچوب، ارتش مصر را می توان نهادی نسبتاً فراگیر تلقی کرد، زیرا با فراخوان سالیانه بیش از دوازده درصد از جوانان به خدمت نظام و وظیفه، عملاً به یکی از مهم ترین کانال های جامعه پذیری نسل جوان بدل شده است؛ فرآیندی که طی آن، افراد در معرض مجموعه ای از هنجارها، ارزش ها و الگوهای رفتاری قرار می گیرند که در نهایت به بازتعریف و تثبیت درک آنان از هویت ملی و تعلق به دولت-ملت می انجامد. این کارکرد، زمانی اهمیت مضاعف می یابد که در نظر گرفته شود حدود نیمی از بدنه ارتش مصر را سربازان و وظیفه تشکیل می دهند؛ امری که موجب می شود پیوند ارتش با لایه های مختلف اجتماعی نه تنها در سطح نهادی، بلکه در سطح خانوادگی نیز تعمیق یابد، به گونه ای که بخش قابل توجهی از خانواده های مصری به طور مستقیم تجربه حضور یک یا چند عضو در ارتش را داشته اند. افزون بر این، ارتش به مثابه یکی از منابع مهم اشتغال، نقش اقتصادی-اجتماعی مکملی ایفا می کند که از رهگذر آن، وابستگی های متقابل میان جامعه و این نهاد تقویت شده و ارتش را به بخشی درهم تنیده از ساختار اجتماعی بدل می سازد (سلطانی نژاد و سازمند، ۱۳۹۲: ۱۱۴).

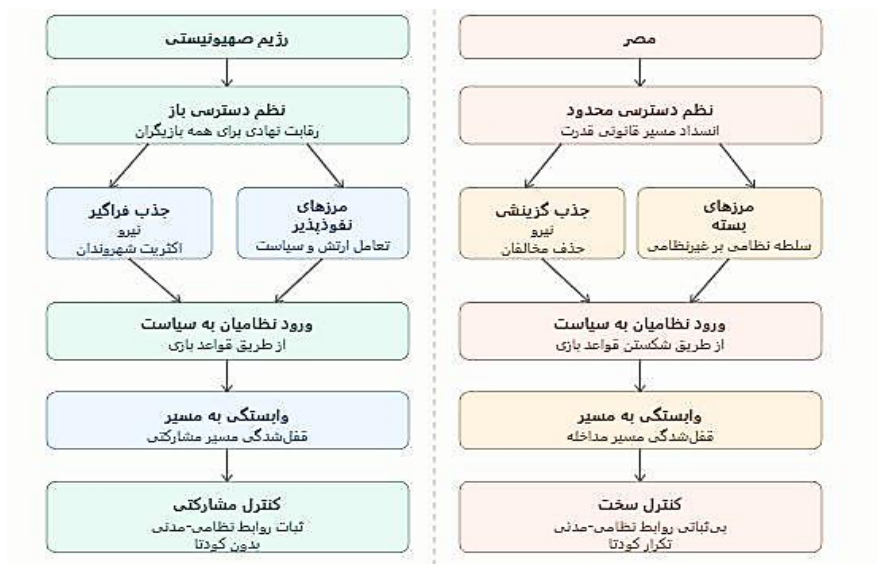
با این حال، این فراگیری نهادی لزوماً به معنای همگرایی کامل ارزشی میان ارتش و تمامی بخش های جامعه نیست؛ زیرا علی رغم تصریح قانون اساسی مصر بر اجباری بودن خدمت نظام و وظیفه برای تمامی

شهروندان، بخشی از جامعه به‌ویژه گروه‌هایی که در سطح ایدئولوژیک یا نظام باورها در تعارض با چارچوب‌های رسمی دولت قرار دارند. نسبتی تنش‌آلود با نهاد نظامی برقرار کرده‌اند. در واکنش به این شکاف بالقوه، ارتش مصر راهبردهایی را برای صیانت از انسجام درونی و جلوگیری از نفوذ عناصر ایدئولوژیک رادیکال اتخاذ کرده است؛ از جمله این اقدامات می‌توان به نظارت دقیق‌تر بر پیشینه‌های فردی و حتی بررسی سوابق خانوادگی سربازان اشاره کرد، که نشان‌دهنده تلاش آگاهانه نهاد نظامی برای مدیریت مرزهای هویتی و ایدئولوژیک خود و جلوگیری از تسری تعارضات اجتماعی به درون ساختار سازمانی ارتش است (Hashim, 2011: 107).

### ۳. وابستگی به مسیر و قوام‌یابی کنترل سخت در روابط نظامی-مدنی مصر

نقش پررنگ نظامیان در حیات سیاسی و اجتماعی مصر با کودتا ۱۹۵۲ جمال ناصر آغاز شد و تا به امروز تداوم یافته است. در زمان رهبری ناصر، نظامیان با توسل به خشونت توانستند دست بالاتر را نسبت به غیر نظامیان از آن خود کنند. این نهاد غیر رسمی که نظامیان باید در مصر همیشه دست بالاتر را نسبت به غیر نظامیان داشته باشند، مسیر روابط نظامیان با غیر نظامیان در مصر را نسبت به دوران ملک فاروق دچار دگرگونی کرده است. به گونه‌ای که تمام افرادی که تلاش کردند تا مسیر روابط نظامیان با غیر نظامیان را دگرگون کنند، به دلیل وابستگی به مسیر و محدود شدن انتخاب، مجبور به عقب نشینی و حتی پذیرش شکست شدند. جانشینان ناصر یعنی انور سادات و، حسنی مبارک برای محدود کردن نفوذ سیاسی ارتش و تمرکز بیشتر آن بر وظایف صرفاً نظامی خود، که به طور خاص شامل کاهش حضور نظامی در دولت مصر و به طور کلی دستگاه‌های دولتی بود تلاش کردند (Lutterbeck, 2013: 36). اولین تلاش‌ها را انور السادات با تقویت نیروهای اسلامگرا کرد، و از آنها به عنوان سنگر خود بر علیه بزرگترین رقبای سیاسی اش یعنی ناصری‌ها و چپ‌ها استفاده کرد. در حالی که اسلام‌گرایان زیر نظر ناصر به شدت سرکوب شده بودند، سادات اکنون آنها را از زندان آزاد کرد، آنها را در دانشگاه‌ها تقویت کرد و تعداد زیادی از مساجد کوچک و سازمانهای اسلامی در خارج از ساختارهای دولتی ایجاد کرد (Ranko, 2015: 53). همچنین سادات به عنوان بخشی از برنامه‌های خود برای کاستن از نفوذ نظامیان در حکومت و رفع تهدیدات سیاسی از ارتش، با دستکاری پست‌های فرماندهی لایه‌های بالایی ارتش - عزل گاه و بی‌گاه نظامیان پیش از آن که تهدید جدی به شمار روند (دلیرپور، ۱۳۹۵: ۱۳۱) تلاش کرد توازنی میان مرز‌های سیاست و نظامی‌گری ایجاد کند. تا هر

یک از حدود اختیارات خود بیش از آنکه به آن‌ها مربوط است نفوذ نکند. از این رو در عرض ۹ سال، یعنی از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۰، سادات هفت وزیر دفاع را عزل و نصب کرد. سادات اصرار داشت ارتش به جای دخالت نظامی باید برنامه گسترده تری برای حرفه ای شدن این نهاد در پیش گیرد (همان، ۱۳۹۵، ۱۳۱). اما اقدامات سادات در نهایت نتوانست توازن مورد نظر برای ایجاد مرز‌هایی دقیق میان سیاست و نظامی‌گری در مصر ایجاد کند. چرا که در همین زمان است که نفوذ ارتش بر اقتصاد و بسیاری دیگر از حوزه‌ها اتفاق می‌افتد. بعد از سادات، جانشین وی مبارک در سال‌های پایانی خود تلاش‌هایی برای کاهش نقش نظامیان کرد. او در اقدامی به پسرش جمال این اجازه را داد تا در اقتصاد مصر سهم بزرگی را داشته باشد. حوزه‌ای که مختص به نظامیان بود. جمال پسر مبارک که توانسته بود، بسیاری از بخش‌های مهم در اقتصاد را از دستان نظامیان خارج کند، خشم افسران ارتش را برانگیخته بود. اما این تنها اقدام مبارک برای کاهش نقش نظامیان در سیاست و اقتصاد نبود. او طی سخنرانی گفت «ارتش با ریاست جمهوری فردی با سوابق غیر نظامی مخالفتی ندارد» (سلطانی نژاد، سازمند، ۱۳۹۲: ۱۱۶). مجموعه اقدامات مبارک باعث شد تا در زمانی که مردم مصر در خیابان‌های قاهره یک صدا خواستار کناره‌گیری وی شدند، ارتش از مبارک حمایت ویژه‌ای نکند و خود را بی‌طرف بخواند. بعد از سقوط مبارک، محمد مرسی نخستین رئیس‌جمهور غیر نظامی مصر، تلاش کرد تا نظامیان را به طور گسترده از سیاست اخراج کند. او در همین راستا سعی کرد با تغییر قوانین اساسی، محروم کردن ارتش از بخش‌های اقتصادی و کناره‌گذاشتن وزیر دفاع و رئیس ستاد کل ارتش، نقش نظامیان را فروکاهد. اما به دلیل نهاد‌هایی که انتخاب‌ها را در آینده با محدودیت مواجه کرده‌اند، مرسی هم به مانند دیگر روسای جمهور مصر موفق به این عمل نشد. و با یک کودتای نظامی به رهبری السیسی مسیر روابط نظامیان با غیر نظامیان در مصر دوباره به مسیر خود بازگشت. در واقع انحراف از مسیر برای روابط نظامی-مدنی مصر به دلیل نهاد‌هایی که سال‌ها پیش توسط ناصر شکل گرفته و تثبیت شده‌اند به شدت سخت شده است. بنابراین مسیر آینده روابط نظامی-مدنی در مصر به احتمال بسیاری تداوم همین مسیری خواهد بود که امروز در مصر جریان دارد.



روابط نظامی-مدنی در مصر و رژیم صهیونیستی

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی دگردیسی و اگرایی روابط نظامی-مدنی در دو رژیم مصر و رژیم صهیونیستی، بر نقش تعیین‌کننده «محیط نهادی» و مکانیسم‌های «وابستگی به مسیر» تمرکز داشت. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که تفاوت در رفتارهای سیاسی ارتش‌ها، بیش از آنکه محصول تفاوت در دکترین‌های نظامی یا ویژگی‌های فردی فرماندهان باشد، ریشه در ساختار مشوق‌ها و هزینه‌های مبادله‌ای دارد که نظم‌های اجتماعی پیش روی کنشگران قرار می‌دهند. از این رو، در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، می‌توان نتیجه گرفت که در رژیم رژیم صهیونیستی، تکوین نهادها در بستر یک «نظم دسترسی باز»، منجر به شکل‌گیری الگوهایی شده است که در آن نظامیان، بقای نهادی و نفوذ سیاسی خود را نه در تقابل با ساختارهای غیرنظامی، بلکه در درون قواعد بازی دموکراتیک جستجو می‌کنند. در این مسیر، «کنترل مشارکتی» به مثابه یک تعادل نهادی عمل می‌کند که در آن هزینه‌های مبادله برای خروج از قواعد بازی (کودتا) به شدت بالاست و پاداش‌های سیستم برای تمکین از نظارت غیرنظامی، ارتش را به یک بازیگر درون‌سیستمی بدل کرده است. این وابستگی به مسیر که از زمان بن‌گورین و ادغام گروه‌های شبه‌نظامی در ارتش ملی تثبیت شد، مسیری را «قفل» کرده است که در آن اختلافات

سیاسی به جای اسلحه، از طریق سازوکارهای پیچیده نهادی حل و فصل می‌شوند. در مقابل، تجربه کشور مصر نشان‌دهنده غلبه یک «نظم دسترسی محدود» است که در آن ارتش به عنوان مالک اصلی منابع قدرت و اقتصاد، وابستگی به مسیری را بازتولید کرده است که هرگونه گذار به حکمرانی غیرنظامی را با تهدید «کاهش رانت» و «نابودی بقای نهادی» پیوند می‌زند. در این محیط نهادی، قواعد بازی به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که به مداخلت‌گری پاداش می‌دهند و هزینه‌های مبادله را برای کودتا کاهش می‌دهند. از این رو است که تلاش‌های مقطعی برای اصلاح روابط نظامی-مدنی (مانند دوران سادات، مبارک یا مرسی) به دلیل عدم تغییر در زیرساخت‌های نهادی و تصلب نظم دسترسی محدود، با شکست مواجه شده و سیستم در نهایت به «مسیر اصلی» خود یعنی حاکمیت نظامی بازگشته است.

به طور کلی، این پژوهش دلالت بر این دارد که روابط نظامی-مدنی را نباید به مثابه یک پدیده مجزا از ساختار نهادی کلان نگریست. موفقیت یا شکست در کنترل غیرنظامی بر ارتش، محصول یک چرخه بازخورد میان «باورهای تاریخی» و «مشوق‌های فعلی» است. تا زمانی که در کشورهایی مانند مصر، محیط نهادی پاداش‌های خود را از مداخله به سمت تمکین تغییر ندهد و هزینه‌های مبادله سیاسی برای کنش‌های فراقانونی افزایش نیابد، دگردیسی در رفتار ارتش‌ها صرفاً در سطح جابجایی مهره‌ها باقی خواهد ماند و وابستگی به مسیر گذشته، آینده روابط نظامی-مدنی را همچنان در اسارت «کودتا» نگاه خواهد داشت. در مقابل، تجربه رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد که «پیش‌بینی‌پذیری» رفتار نظامیان، محصول تصادف نیست، بلکه نتیجه‌ی مستقیم نهادینه‌سازی قواعدی است که رقابت سیاسی را به صرفه‌تر از منازعه فیزیکی ساخته است.

## فهرست منابع

- آرنت، هانا(۱۳۹۴). خشونت و اندیشه های درباره سیاست و انقلاب، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ازغندی، علیرضا(۱۳۹۲). ارتش و سیاست، تهران، انتشارات قومس.
- اسکات، دبلیو ریچارد(۱۳۹۸). نهاد ها و سازمان ها، ترجمه مینا دده بیگی، تهران، انتشارات سمت.
- اسکینز، کوئنتین(۱۳۹۹). بینش های علم سیاست، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، ج اول، انتشارات فرهنگ جاوید.
- اسمیث، بنیامین(۱۳۹۷). دوران های سخت در سرزمین فراوانی، ترجمه علی طیبی، تهران نشر شیرازه.
- افتخاری، اصغر(۱۳۸۰). جامعه شناسی سیاسی اسرائیل، تهران، انتشارات مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- پرسون، پل(۱۳۹۳). سیاست در بستر زمان، ترجمه محمد فاضلی، تهران، نشر نی.
- چاونس، برنارد(۱۳۹۰). اقتصاد نهادی، ترجمه محمود متوسلی، علی نیکونستی، زهرا فرضی زاده میاندهی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- دلیر پور، پرویز(۱۳۹۵). نظامیان و سیاست، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- دو سوتو، هرماندو(۱۳۹۶). راز سرمایه، ترجمه فریدون تفضلی، تهران، نشر نی.
- سلطانی نژاد، محمد؛ سازمند، بهاره(۱۳۹۲). از انقلاب تا کودتا: مناسبات نظامی - مدنی در مصر جدید، پژوهش های سیاسی جهان اسلام، ۳(۳).
- شوفانی، الیاس؛ ابو رمضان، موسی(۱۳۸۲). نظام حکومتی و قانونی اسرائیل، ترجمه سید حسین موسوی، تهران، انتشارات مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- شیف، ربکا(۱۳۹۷). نظامیان و سیاست داخلی، ترجمه مرتضی نور محمدی، محمدرضا فلاح شاهرودی، تهران، نشر مخاطب.
- عرب سرخی، میثم؛ نیکو پیام، حمیدرضا؛ سلمانی، مرتضی(۱۳۹۶). سرباز مهاجم، تهران، انتشارات آفاق روشن بیداری.
- فوکویاما، فرانسیس(۱۳۹۶). نظم و زوال سیاسی، ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران، انتشارات روزنه.
- گازيرو سکی، مارک(۱۳۹۴). سیاست و حکومت در خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه عسگر قهرمان پور، تهران، انتشارات امیرکبیر.

- گونزالس، مایک؛ برکت، هومن (۱۳۹۵). ارتش و مردم جنبش های مردمی و ارتش از کمون پاریس تا بهار عربی، ترجمه رضا التیامی نیا، علی باقری دولت آبادی، تهران، انتشارات نشر مخاطب.
- مارکس، کارل (۱۳۷۷). هجدهم برومر لوئی بناپارت، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات مرکز.
- مشهدی احمد، محمود (۱۳۹۴). اقتصاد نهادگرا: یک سنت هترو دوکس در برابر ارتدوکس اقتصادی، تهران انتشارات دانشگاه امام صادق.
- مطلبی، مسعود (۱۳۹۶). باز شناسی نقش و جایگاه ارتش در تحولات سیاسی - اجتماعی مصر؛ پیش و پس از سقوط دولت مرسی. جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، ۵ (۱۰)، ۱۰۳-۱۲۶.
- نورث، داگلاس (۱۳۹۸). فهم فرآیند تحول اقتصادی، ترجمه میر سعید مهاجرانی، زهرا فرضی زاده، تهران، انتشارات غیر انتفاعی مطالعات دین و اقتصاد، نهادگرا.
- نورث، داگلاس، والیس، جان جوزف؛ وینگاست، باری آر (۱۳۹۶). سیاست اقتصاد و مسائل توسعه (در سایه خشونت)، ترجمه محسن میر دامادی، محمد حسین نعیمی پور، تهران، انتشارات روزنه.
- نورث، داگلاس؛ والیس، جان جوزف؛ وینگاست، باری آر (۱۳۹۷). خشونت و نظم های اجتماعی چهارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ ثبت شده بشر، ترجمه جعفر خیر خواهان، رضا مجید زاده، تهران، انتشارات روزنه.
- نورث، داگلاس؛ والیس، جان؛ وینگاست، باری (۱۳۸۵). چارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشری، ترجمه جعفر خیر خواهان، اقتصاد سیاسی تحول همه جانبه، ۱ (۳)، ۱۵۱-۹۲.
- نیاکویی، امیر (۱۳۹۵). کودتای نظامیان در مصر و ترکیه: زمینه ها و نتایج متفاوت. پژوهش های روابط بین الملل، ۶ (۲۰)، ۶۵-۹۶.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دست خوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران انتشارات علم.
- وبر، ماکس (۱۳۹۸). اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد، مصطفی عماد زاده، تهران، انتشارات سمت.

- Bar-Or, A. (2013). Political-Military Relations in Israel, 1996–2003. In *Communicating Security* (pp. 1-12). Routledge.
- Cohen, S. A. (2006). Changing civil-military relations in Israel: towards an over-subordinate IDF?. *Israel affairs*, 12(4), 769-788.
- Cohen, S. A., & Cohen, A. (2023). Civil-Military Relations in Israel: Beyond the Conventional “Gap”. In *The Palgrave International Handbook of Israel* (pp. 1-16). Singapore: Springer Nature Singapore.

- Finer, S. (2017). *The Man on Horseback: The Role of the Military in Politics*.
- Hashim, A. (2011). The Egyptian military, part two: From Mubarak onward. *Middle East Policy*, 18(4), 106-128.
- Hever, S. (2017). *The privatization of Israeli security*. Pluto Books.
- Huntington, S. P. (1981). *The soldier and the state: The theory and politics of civil-military relations*. Harvard University Press.
- Janowitz, M. (2017). *The professional soldier: A social and political portrait*. Simon and Schuster.
- Karawan, Ibrahim A. (2011): Politics and the Army in Egypt, *Survival: Global Politics and Strategy*, 53:2, 43-50.
- Krieg, A. (2011). Egyptian Civil-Military Relations and Egypt's Potential Transition to Democracy. *Publications in Contemporary Affairs (PiCA)*.
- Lebel, U. (Ed.). (2013). *Communicating security: Civil-military relations in Israel*. Routledge.
- Lutterbeck, D. (2013). Arab uprisings, armed forces, and civil-military relations. *Armed Forces & Society*, 39(1), 28-52.
- Mahoney, J. (2004). Comparative-historical methodology. *Annu. Rev. Sociol.*, 30(1), 81-101.
- Mahoney, J., & Rueschemeyer, D. (Eds.). (2003). *Comparative historical analysis in the social sciences*. Cambridge University Press.
- Peri, Y. (2006). *Generals in the cabinet room: How the military shapes Israeli policy*. US Institute of Peace Press.
- Ranko, A. (2014). *The Muslim Brotherhood and its Quest for Hegemony in Egypt: state-discourse and Islamist counter-discourse*. Springer.
- Schiff, R. L. (1992). Civil-Military Relations Reconsidered: Israel as an 'Uncivil' State. *Security Studies*, 1(4), 636-658.
- Schiff, R. L. (1992). Civil-Military Relations Reconsidered: Israel as an 'Uncivil' State. *Security Studies*, 1(4), 636-658.
- Steinmo, S. (2001). The new institutionalism. *The encyclopedia of democratic thought*, 560-565.
- Voigt, S. (2013). How (not) to measure institutions. *Journal of Institutional Economics*, 9(1), 1-26.